

بخش نخست

وضعیت سیاسی جهان را مشخصه های چندگانه ی زیر بیان می کند:

1- استراتژی نو- محافظه کاران حاکم بر دستگاه حکومتی ایالات متحده و پروژه ساختمان یک "قرن آمریکایی جدید" در مسیر شکست کامل پیش میرود. طرح های کاخ سفید برای ترسیم دوباره جغرافیای سیاسی جهان بیش از پیش ناکارا از آب در می آیند. برقراری سلسله مراتب حقوقی و سیاسی نوین در مناسبات بین المللی نیز در مسیری که برتری های نظامی و اقتصادی ایالات متحده را در قالب یک امپراطوری جهانی جدید نهادی سازد بیش از گذشته به هدفی دوراز دسترس تبدیل می شود. اکنون بیش از هر زمان دیگری بار عینی دکترین جنگ نامحدود، رویکرد یک جانبه گرا و سیاست پیش دستی در مداخلات بین المللی زیر سوال است .

نقشه ها و سیاست های نو-محافظه کاران در خاور میانه تا کنون نتایج دلخواه آنان را بیار نیآورده اند. ماشین جنگی ایالات متحده و قدرت های موثلف آن بخش بزرگی از این منطقه را به اشغال خود در آورده اند و از افغانستان تا عراق و لبنان و فلسطین را شخم زده اند . با این همه، پس از گذشت زمانی بیش از شش سال هنوز نتوانسته اند نظم دلخواه خود را در این کشور ها برقرار سازند. سهل است، از حفظ موقعیت موجود و تثبیت مناطق تحت کنترل کنونی نیز روز به روز ناتوان تر می شوند. افغانستان عملاً به سرزمینی چند پاره تبدیل شده است، با پاره های در حال افزایشی بیرون از حوزه کنترل نیروها اشغالگر و دولت دست نشانده آنان. فلسطین به صحنه ای تبدیل شده است که در آن کمدی دموکراسی- خواهی آمریکایی به یک نمایش رسوا کننده و تهوع انگیز کلونیالی ختم شده است. لبنان در فرایند یک جنگ سی روزه بر افسانه شکست ناپذیری اسرائیل مهر باطل زده است. بر فراز آتش و خون و ویرانی و وحشتی که سراسر این مناطق را پوشانیده، همه و هر چیز سر بر داشته است، مگر یک "خاور میانه بزرگ" که "یک قرن آمریکایی جدید" آن را وعده داده است.

2- ناکامی های واشنگتن در خاور میانه بدون شک محصول عوامل متعددی است. در میان آنها، اما، بجاست بر دو عامل تاکید شود:

اول، بر جنبش های مقاومت در سرزمین های تحت اشغال و بیش از همه مردم عراق که در یک فرایند بی وقفه رو به گسترش است. این جنبش ها، صرف نظر از ایدئولوژی، هدف های سیاسی و خاستگاه اجتماعی شان، که از راست افراطی محافظه کار و ارتجاعی تا چپ پیشرو و مردمی را شامل میشود، به گونه ای روزافزون اراده قدرت های اشغالگر را به چالش می گیرند و بصورت مانعی در برابر طرح ها و برنامه های آنان ظاهر میشوند. چنین فرآیندی نشان میدهد که اتکا یک جانبه بر قدرت نظامی، حتی قدرت نظامی نیرومندترین ارتش جهان، برای مهار و سرکوب جنبش های مقاومت کمتر از آن کارایی دارد که واقع گراترین استراتژیست های پنتاگون پنداشته اند.

فرآیندهای جاری در منطقه بیان گر آنست که توسل به سبعمانه ترین اشکال خشونت، حتی به راه انداختن باند های ترور و کشتار جمعی و بر پاداشتن یک جنگ خالص تروریستی علیه مردم منطقه، ممکن است در یک کشور حمام خون براه اندازد و میلیون ها نفر را به خاک سیاه نشاند. میتواند به رشد ارتجاعی ترین گرایشات و محافظه کارترین نیروهای سیاسی و اجتماعی بیانجامد یا تنش های قومی و مذهبی و نژادی را شدت بخشد. اما لزوماً به استقرار نظم دلخواه قدرت های اشغالگر نمی انجامد و نمی تواند مردمی که زیر بار اسارت امپریالیستی و برده سازی خود نمی روند را به زانو درآورد؛ سهل است، حتی از دامنه مبارزات آنان بکاهد. این واقعیت در مقاومت رو به گسترش کارگران صنایع نفت عراق و نیز در ایستادگی خستگی ناپذیر زنان و دیگر نیروهای مدافع برابری و آزادی در این کشور به روشنی منعکس است. در غیاب این مقاومت ها و ایستادگی ها، نقشه های امپریالیستی برای چپاول کامل تأسیسات و ذخایر نفت عراق، طرح های اشغالگران برای خصوصی سازی دارایی ها و منابع عمومی این کشور، و تلاش های آنان برای تثبیت و نهادینه سازی یک استبداد کلونیالی- مذهبی زن ستیز در این کشور، قطعاً، با موانع و ناکامی های کمتری رو برو میشد.

دوم، بر حرکت ها و جنبش های اعتراضی در سطح منطقه و در سراسر جهان . کارزارهای ضد جنگ و ضد اشغال نه تنها عامل موثری بوده اند در تقویت روحیه مقاومت در مناطق اشغال شده، بلکه با بسیج مردمی در کشورهای مختلف علیه تجاوزات امپریالیستی نقش موثری داشته اند در ناکام ساختن تلاش های واشنگتن برای جلب حمایت و همراهی سایر دولت ها با تهاجمات نظامی امریکا در خاورمیانه. اکنون شمار اندکی از " دولت های دوست" باقی مانده اند که هم چنان به همکاری و مشارکت نظامی فعال خود با ایالات متحده در منطقه ادامه می دهند و بطور مشخص در تلاش نیستند که خود را از باتلاق جنگ عراق بیرون کنند. صحنه ی سیاسی خاور میانه نشان می دهد چه اعتراضات

جهانی گسترده تر باشد، انزوای بین المللی و اشنگتن در پیشبرد سیاست های سلطه گرانه اش بیشتر است. و نیز، هر چه مقاومت منطقه ای و محلی شدیدتر باشد، تردید در کار آیی اشغال نظامی برای رسیدن به هدف های جهان خوارانه شدیدتر است.

3- در حالیکه طرح های نخبان نو- محافظه کار تاکنون دستاوردهای مثبت قابل اعتنایی برای آنان در بر نداشته، اما برای موقعیت جهانی دولت ایالات متحده و نظم جهانی دلخواه آن قطعاً با عوارض منفی و پیامدهای ناخواسته ای همراه بوده است. تضعیف بیش از پیش هژمونی جهانی دولت ایالات متحده ملموس ترین پیامد اجرای این طرح هاست. ناکامی های نظامی در عراق و افغانستان در سرکوب مقاومت مسلحانه این کشورها بدون شک ضربه ی سنگینی است بر وزن و اعتبار ماشین جنگی آمریکا. در شرایطی که "دلار" و "رویای آمریکائی" بطور روز افزونی قابلیت های خود را از دست می دهند، زیر سوال رفتن قدرت نظامی، یعنی تنها اهرم باقی مانده برای حفظ هژمونی جهانی ایالات متحده، قطعاً تحولی است به شدت منفی به زیان این دولت.

تضعیف هژمونی جهانی دولت آمریکا به نوبه ی خود شرایطی آفریده است که در آن تناقضات و تضادهای درونی اردوی سرمایه و کشمکش های میان قدرت های جهانی فعال تر شوند و شکاف های موجود در مناسبات بین المللی عمیق تر گردند. این شرایط به تقویت نیروهای گریز از مرکز، اولویت یافتن منافع محلی و منطقه ای و تشدید رقابت میان دولت های اقماری منجر شده است. چنین شرایطی، هم چنین، بستری فراهم ساخته برای تقویت روحیه ی سازش ناپذیری در میان قدرت های رقیب و تشدید گرایش به ایجاد بلوک بندی های جدید در سطوح جهانی و منطقه ای. این واقعیت را نمی توان انکار کرد که، امروز در برابر امپراطوری جهانی آمریکا و نظام تک قطبی مطلوب آن، تلاش هایی برای شکل دادن به یک نظام جهانی چند قطبی آغاز شده و با اعتماد به نفس بیشتری پیگیری شود.

تضعیف دولت های اقماری، خصوصاً در سطح منطقه، و تشدید بی ثباتی سیاسی در سراسر خاور میانه پیامد دیگری است که ناکامی های دولت جورج بوش موجب شده است. اکنون می توان مدعی شد اگر فرایندهای جاری در جهت برقراری نظم نوین پیش نمی روند، اما قطعاً زمینه های مساعدی فراهم آورده است برای بوجود آوردن یک "بی نظمی" کامل در خاور میانه. نهایت اینکه، پیامدهای ناشی از اجرای سیاست های نو- محافظه کارانه دستگاه حاکمه ایالات متحده را زیر فشار گذاشته و سبب شده اند که شکاف ها و اختلافات سیاسی و جناحی عمیق تر و جدی تر شوند. این پیامدها هم چنین نوسانات در تصمیم گیری ها و ناپایداری در سیاست ها و رفتارهای جاری حکومتی را بصورت اموری عادی در آورده اند.

4- ناکامی های این مرحله هر چند نخبان حاکم بر دستگاه حکومتی آمریکا را به بازنگری در برخی از سیاست ها و داشته، اما آنها را از تعقیب هدف های سلطه جویانه منصرف نساخته است. بر پایی "نظم نوین جهانی"، و مقدم بر آن در دست گرفتن کنترل کامل خاور میانه، گزینه ای نیست که صاحبان قدرت در آمریکا، به رغم همه اختلافاتشان، بتوانند به سهولت از آن چشم بپوشند. برای آنان، این گزینه نه تنها پاسخی است به تحولاتی که هژمونی دولت آمریکا را به چالش می خوانند، یا وسیله ای در خدمت کنترل رقیبایی که منافع کورپوراسیون های فراملی آمریکایی را تهدید می کنند، بلکه راهبردی است که مقابله با بحران های مرگباری که نظام جهانی سرمایه را، در کلیت آن، در خود فرو می برد در گرو اجرای آنست.

صرف نظر از لفاظی های ایدئولوژیک در گفتار سیاسی، یا ذهنیت گرایی بیمار گونه در تحلیل شرایط، و نیز صرف نظر از تصمیمات ماجراجویانه در اقدامات جاری، تردیدی نیست که رویکرد نو محافظه کارانه در تحلیل نهایی از الزاماتی پیروی می کند که بازتولید سرمایه داری جهانی در فاز کنونی اش دیکته می کند. در پاسخ به چنین الزاماتی است که، نخبان نو محافظه کار از میان برداشتن موانع سیاسی موجود بر سر راه ادامه اجرای پروژه جهان گسترده نو- لیبرال را به همان اندازه حیاتی می شناسند که فراهم آوردن شرایطی که در آن حیات اقتصادی و سیاسی جهان زیر کنترل کامل کورپوراسیون های آمریکایی درآید. نو محافظه کاران نیز، نظیر پیشینیان خود، مدل توسعه ی متکی بر تولید برای صادرات و شیوه ی انباشت توانگر سالارانه ای که نو لیبرالیسم مروج آنست را بیگانه پاسخی می شناسند به بحران هایی که بازتولید سیستم جهانی سرمایه داری را از اواخر دهه 60 به این سو دچار مخاطره ساخته اند.

اما، نسخه های نو لیبرالیسم در فرایند به اجرا درآمدن، در حالیکه بخشی از موانع را از سر راه حرکت آزاد سرمایه بر میدارند و شرایط مناسبی برای بیرون کشیدن کار اضافی فزاینده و ارضاً آزمندی کورپوراسیون ها فراهم میسازند، خود عاملی هستند در پیدایش و شدت یابی شماری از چالش ها و بحران ها تازه؛ چالش ها و بحران هایی که بنوبه خود برای ثبات و امنیت سرمایه جهانی خطر آفرین و مهلک اند. از درون چنین تناقضی و در تلاش برای غلبه بر آن است که نو- محافظه کاران بسیاری از سیاست های کلیدی خود را بیرون میکشند و توضیح میدهند. آنان بر این باورند که، راه خروج از مدار بسته بحران های موجود دو سویه است: گسترش دامنه مداخلات مستقیم در سراسر جهان در یک سو و تمرکز هر چه بیشتر قدرت در واشنگتن در سوی دیگر. در این راستا، آنان دست زدن به یک جراحی بزرگ در سامانه سیاسی حاکم بر جهان و ایجاد تغییراتی رادیکال در ساختار فرماندهی آن را از جمله اولویتهای خود می شمردند.

5- جهان گسترسی سیاست ها و برنامه های نو لیبرالی در طول سه دهه گذشته دگرگونیهای ساختاری و نهادی عمیقی را در پی داشته است. این دگرگونی ها صرفنظر از بازتاب هایش بر مناسبات میان قدرت های اصلی سرمایه داری و تشدید رقابت و تنش میان آنان حول چگونگی کنترل بازارها و منابع استراتژیک جهانی، بر زندگی روزمره میلیاردها نفر از مردم سیاره ما و بر حیات اجتماعی و سیاسی آنان نیز بگونه ای شدت مخرب اثر گذاشته است. درست این دسته تأثیرات است که نیروی انفجاری عظیمی را در بطن جوامع سرمایه داری انباشت کرده اند و نظام فرمانروایی کنونی را در سطوح ملی و بین المللی به چالش گرفته است.

به عنوان مدلی از توسعه ی و انباشت، نو – لیبرالیسم بر سیاست های متعددی استوار است که آزاد سازی، خصوصی سازی و جهانی سازی ستون فقرات آن را میسازند. اجرای این سیاست ها از سالهای دهه ی هفتاد به این سو جهان را به آستانه ی سقوط به یک بربریت کامل کشانده است. این سیاست ها بقاً سیستم موجود را در گرو جهانی سازی فقر، محرومیت و نابرابری قرار داده اند و در مسیر نابودی سر چشمه های اصلی تولید ثروت، یعنی انسان (کارگر) و طبیعت (زمین)، راهی برای تداوم و گسترش سرمایه داری در مرحله ی کنونی تحول اش جستجو می کنند.

بامقررات زدایی از سرمایه مالی و آزاد سازی تجاری فرآیند سلب مالکیت از تولید کننده مستقل در سراسر جهان شتابی سرسام آور پیدا کرده است. این فرآیند دست در دست خصوصی سازی منابع عمومی سبب شده است که سالانه سیلی از دهقانان خانه خراب شده در کنار میلیون ها نفر کارگران اخراجی بنگاههای خصوصی و عمومی به دریای عظیم ارتش ذخیره ی کار فرو ریزند. این فرآیند به شکل گیری پرولتاریایی انجامیده است که نه از کمترین حقوقی برخوردار است و نه به طور رسمی شناسایی می شود. جمعیت پرولتاریایی غیر رسمی در نقاط مختلف جهان امروز با شتابی 3 تا 5 برابر بیشتر از پرولتاریای رسمی رشد میکند. در اردوی کار غیررسمی خوش شانس ترین کارگران آنهایی هستند که یک کار موقت و یا پاره وقت مزدی پیدا می کنند. آنچه باقی میماند و بر شماره و نسبت اش پر شتاب افزوده می شود، پرولتاریایی است بدون کارخانه، بدون کارگاه و بدون کار، با حیاتی که ادامه اش مستلزم دست و پازدنی بی وقفه است برای تأمین یک معیشت حد اقل و چنگ زدن به هر وسیله ای برای زنده ماندن .

سقوط شدید دستمزد ها در سطح جهان و انفجار فقر در مناطق شهری پیامدهای بعدی اجرای این سیاست ها هستند که لاجرم با گسترش سرطانی شهرهای زاغه ای و حلبی آبادها همراه است. امروز زاغه نشینان بیش از یک سوم کل جمعیت شهری جهان را تشکیل می دهند. در حالیکه این شیوه زیست و اسکان با آنچه در سالهای پایانی قرن نوزده و اوایل بیستم در برخی جوامع صنعتی جهان وجود داشته است شباهت های بسیاری دارد، اما در یک چیز قطعاً با آن دوره متفاوت است: امروز دیگر این شکل از سکونت جنبه ی موقتی و انتقالی ندارد. بعکس، فرایند گسترش شهرهای زاغه ای در جهان کنونی یکی از مشخصه های ثابت نظم زیستی سرمایه است و در مسیری پیش می رود که نابرابری های طبقاتی رابه جدایی های کامل مکانی و کالبدی تبدیل می کند و تنش های اجتماعی را ابعادی انفجاری می بخشد.

از درون این دگرگونی ها، جهانی در حال پیدایش است که بیش از هر چیز به یک موزه کامل و زنده همه ی اشکال تاریخی بهره کشی شباهت دارد. در کنار کار مزدی، بسیاری از اشکال کار غیر مزدی، از اجباری تا داوطلبانه و تا بردگی خالص احیاء شده اند. بکارگیری کودکان خریداری یا اجاره شده در سنگین ترین کارها و در بدترین شرایط در سطح وسیعی از جهان بی رحمانه ترین اشکال بردگی در تاریخ را روسفید کرده است. زنانی که بعنوان برده ی خانگی یا روسپی در تجارت سکس خرید و فروش می شوند؛ کارگران مهاجر غیر قانونی که در ازاء یک پناهگاه و یک وعده غذا به انجام شاق ترین کارها رضایت می دهند؛ بیکارانی که بجای قاطر به گاری و درشکه بسته میشوند، یا بطور مستقیم در خدمت حمل کالا و مسافر درمی آیند مثنی است از خروارها شاهکاری که در این موزه به نمایش گذاشته شده اند.

در حالیکه رقابت ها و تنش های درونی سرمایه ی جهانی از یک سو و مقاومت های قربانیان آن از سوی دیگر نظم حاکم بر چنین جهانی را به چالش گرفته اند، اتکاء به مکانیزم های بازار و اهرم های اقتصادی برای بازتولید آن کمتر از همیشه پاسخگو است. چنین جهانی را نمی توان برپا داشت، تضادها و تنش هایش را مهار کرد و آن را حکومت پذیر ساخت مگر با تمرکز بخشیدن به ساختار قدرت سیاسی در سطح جهانی و توسل به برهنه ترین اشکال خشونت. مدیریت سرمایه ، خواه جمهوری خواه، خواه دموکرات، یا لیبرال و محافظه کار، زمانی که اقتدار صندوق بین المللی پول و بانک جهانی کم رنگ می شود ، ناچار است میدان را به تفنگداران دریایی بسپارد و به این واقعیت گردن گذارد که نظم دلخواه خود را بدون زندان "گونتنامو" نمی تواند بر قرار کند؛ خواه آن را در سواحل کوبا بنا کند، خواه در لهستان و اسرائیل یا عراق و افغانستان و اندونزی.

6- تغییرات ساختاری در موقعیت نیروی کار و رویکرد آمرانه دولت ها در باز تولید اجتماعی، هر چند بر اشکال و عرصه های مبارزه طبقاتی تأثیرات جدی داشته است، اما، به تسلیم و انفعال توده ی کارگر و زحمتکش منجر نشده است. لگد مال شدگان از تجربه ی مستقیم خود در طول چند دهه ی گذشته دریافته اند که انفعال و سازش در برابر دیکتاتوری سود مساوی است با سقوط بیشتر به ورطه ی فقر و فلاکت و بی حقوقی. رشد و گسترش جنبش های مقاومت در برابر پروژه نو – لیبرال و حرکت های اعتراضی علیه عوارض و پیامدهای اجتماعی آن در سطح جهان امروز واقعیتی انکار ناپذیر است.

امروز اعتراض علیه خصوصی سازی میلیون ها نفر را در سراسر جهان بسیج کرده است و از دانشجویان فرانسوی تا معدنچیان بولیوی و تا کارگران حمل و نقل پاکستان را به صفوف مبارزه کشانده است. مبارزه علیه کاهش دستمزدها و تنزل سطح زندگی به صورت امواج پیوسته ای از حرکت های اعتراضی پنج قاره را در می نوردد و از ریسنده و بافنده مصری و نفتگر نیجریه ای تا نیشکر کار ایرانی و کارگر ساختمانی اماراتی را به جنبش در آورده است. دسترسی به فضای زندگی و منابع تولید وسایل معیشت توده عظیمی از محرومان را در سراسر جهان به خیزش واداشته است. جنبش های مصادره زمین از برزیل تا هند و مکزیک امتداد یافته است و میلیون ها دهقان بی زمین و کارگر کشاورزی را در گردان های خود سازمان داده است. جنبش های مصادره کارخانه ها و بنگاه های تعطیل شده، شمار زیادی از کارگران بیکار را از آرژانتین تا بریتانیا زیر چتر خود گرد آورده است.

مبارزه علیه تورم و گرانی، اعتراض علیه تخریب سکونتگاه های غیر مجاز ، و نیز اعتراض نسبت به ستم و تبعیض نژادی، ملی، قومی و مذهبی عرصه های دیگری هستند که بطور زنجیره ای توده ی محروم و فرو دست را به حرکت و اقدام جمعی فرا میخوانند. به این موارد بیافزایم ، جنبش های بومیان در آمریکای لاتین، کانادا و استرالیا ، جنبش های دانشجویی علیه کار کودکان، جنبش های تحریم علیه کورپوراسیون های فراملی ، علیه مارک ، علیه مصرف گرایی، علیه فوق استثمار در فروشگاه های عظیم زنجیره ای نظیر وال مارت، و نیز جنبش های محیط زیست و زنان ، جنبش های ضد سرمایه داری و ضد جنگ و ضد تسلیحات هسته ای و بسیاری دیگر.

وجود این حرکت ها نشانه ی آنست که در میان تودهای محروم و غارت شده، ظرفیت حرکت و مقابله وجود دارد که اگر مادی شود قادر خواهد بود به صورت نیروی موثر در صحنه سیاسی جهانی عمل کند . همین ظرفیت ها در مسیر تحول خود، حتی می توانند خلاء تاریخی موجود را پر کنند و بصورت فاعل تغییر و انتقال ظهور کنند. دستاوردهای خیزش های سالهای اخیر در برخی از کشورهای جهان تاییدی است بر این مدعا. امریکای لاتین، با گشودن رادیکال ترین جبهه های نبرد علیه نو لیبرالیسم، امپریالیسم و الیگارشی بومی، بیشترین پیروزی ها را به نام خود ثبت کرده است و ظرفیت رشد یابندگی و قدرت فرا روی جنبش های مردمی را بخوبی آشکار ساخته است.

در ونزوئلا، بولیوی، نیکاراگوا و اکوادور دولت های کارگزاربانک جهانی و رژیم های اقماری ایالات متحده برکنار شده اند و نیروهای راست و محافظه کار و پرچمداران نو لیبرالیسم به شکست های سنگینی تن داده اند؛ مطالبات جنبش ها از توقف برنامه های خصوصی سازی و خلع ید از کورپوراسیون های چند ملیتی و نهایتا اصلاح سیستم حاکم فراتر رفته و در برخی از این کشورها به سمت شکستن سرمایه داری و عبور از آن گرایش یافته است؛ کارزارهای اجتماعی درون جنبش های انقلابی همبسته میشوند و همراه با احزاب چپ جدیدی که در حال شکل گیری اند صحنه ی سیاسی این کشورها را به گونه ای دراماتیک دگرگون میسازند.

به برکت تجربه های مستقیم مردم اعماق در ساختن دموکراسی هایی که از پایین بنا میشوند، جادوی "انقلابات مخملی" نیز در این کشورها به شدت کم اثر شده است. مداخله سیاسی در این کشورها با توسل به شعار "کمک به دموکراسی" برای واشنگتن مطلقاً به سهولتی نیست که در اروپای شرقی یا برخی از جمهوری های سابق شوروی تجربه شده است. رادیکالیزه شدن خواست ها و تقویت خصلت طبقاتی مبارزات موانع بزرگی هستند بر سر راه دولت آمریکا برای تحت کنترل درآوردن فرایند های سیاسی در این کشور ها و قالب گیری آن ها در چهار چوب منافع کورپوراسیون های چند ملیتی. زمانیکه جنبش های مردمی و انقلابی مناسبات کالایی و مالکیت سرمایه داری را به چالش میگیرند و مردم سالاری مشارکتی شالوده های خود را بر نابودی نخبه سالاری بنیاد مینهد، امپریالیسم بخشی از مهمترین ابزارهای خود را برای به راه انداختن "انقلابات مخملی" از دست میدهد. در چنین شرایطی، دیگر نه تلاش هایش برای سوار شدن بر سازمان های غیر دولتی و اتحادیه های کارگری و انجمن های دانشجویی و جمعیت های حقوق بشر به گونه ای موثر به نتیجه خواهد رسید و نه بسیج امکانات عظیم اطلاعاتی و ارتباطی و رسانه ای و مالی معجزه ای خواهد کرد. تاکتیک هایی چون براه آوردن "متعادل تر ها" ، به حاشیه راندن "تند روها" و حمایت قطعی از "خودی ها" نیز تنها زمانی به گونه ای تعیین کننده کارآیی پیدا خواهند کرد که فرایند گسترش و عمق یابی مبارزات کند یا متوقف شود. تا زمانی که جنبش های انقلابی در مسیر عبور از سرمایه داری به پیش روی ادامه میدهند و تلاش های گوناگون برای ادغام آن ها درون ساختارهای سیاسی حاکم بی نتیجه مانده باشد، برای پیروزی "انقلابات مخملی" زمینه ی مساعدی فراهم نخواهد بود.

با این همه، حتی در آمریکای لاتین نیز نه تنها دست آوردهای کنونی به مسیری بازگشت ناپذیر داخل نشده اند، بلکه، با رکود و توقف نسبی تحولات انقلابی در برخی از کشورهای این قاره، این دستاوردها نیز در معرض خطر قرار گرفته اند. واقعیت این است که دولت هایی که در ونزوئلا یا بولیوی و اکوادور روی کار آمده اند غالباً از درون ائتلاف هایی جوشیده اند که بر سازش های طبقاتی استوار بوده اند و تحولات بعدی آنها بیش از آنکه از خصایص درونی آنها ناشی شود محصول فرایند های سیاسی است که در سطح جامعه شکل بگیرند. در شرایطی که نهادهای بورژوازی دولت ها دست نخورده باقی مانده اند و تلاش برای رسیدن به "آشتی طبقاتی" و مصالحه با قدرت های امپریالیستی نیرومند است، گرایش این دولت ها، در وجه غالب، بر مهار و کنترل جنبش های مردمی است و نهایتاً ادغام آنها؛ به تعبیر

دیگر معکوس کردن رابطه‌ی تا کنونی میان آنها و جنبش‌های مردمی. و این همان نقطه‌ی عطفی است که پس از آن، دست‌آوردهای تا کنونی نیز می‌توانند هدف تهاجم قرار گیرند.

با این فرض که در وضعیت کنونی، حرکت‌های مردمی و کارزارهای اجتماعی و سیاسی موجود بطور عمده در دایره جنبش‌های مقاومت و اعتراضی قرار می‌گیرند و بیش از آنکه نقشی انتقال‌دهنده داشته باشند، بصورت نیروهایی بازدارنده و سدکننده عمل می‌کنند، میتوان گفت که ظرفیت تاثیرگذاری آنان بر تحولات آتی، مقدم بر همه، مشروط است به تحولات درونی خود آنها. کلید معمای تحولات سیاسی آینده خواه در محدوده کشورهای معین خواه در پهنه جهانی نیز در پاسخی است که به همین پرسش داده خواهد شد. سمت‌گیری جنبش‌های مقاومت و حرکت‌های اعتراضی، و نیز ظرفیت تاثیرگذاری و قدرت دگرگون‌سازی و بنیادگذاری آن‌ها، مشروط است به عواملی گوناگون: از میان این عوامل، اما، جنبش سیاسی ایکه به آن بپیوندند بدون شک اهمیتی محوری دارد.

7- امروز بدیل‌های سیاسی محدود به کمونیسم و سوسیالیسم یا آنارشیزم و فمینیسم نیست. ناسیونالیسم، فاشیسم و بنیادگرایی مذهبی نیز پرچم‌های خود را بلندتر از گذشته در سراسر جهان برافراشته‌اند. محافظه‌کاری راست افراطی فضای حرکت خود را بطور طبیعی درون شکاف‌های مذهبی، قومی، ملی، جنسی و نژادی قرار داده است و از طریق عمیق کردن این شکاف‌ها می‌کوشد برای رشد خود زمینه‌های مناسبی فراهم سازد. واقعیت این است که تحولات سه دهه گذشته به این تلاش کمک کرده و بستر مساعدی برای رشد پایه‌های اجتماعی گرایش‌های محافظه‌کارانه در میان توده‌ی محروم و ستم‌دیده فراهم ساخته است. فرآیند‌های بهم پیوسته‌ای چون غیررسمی شدن بازار کار، اتحادیه‌زدایی و تمیزه شدن طبقه کارگر از جمله زمینه‌هایی هستند که گرایش‌های گریز از مرکز را در میان توده‌های کار و زحمت تقویت کرده و رقابت برای پیدا کردن یک فرصت شغلی یا یک سرپناه را در میان آنان دامن زده است.

بکارگیری شیوه‌های موثر مبارزه نیز امروز یک معضل جدی در برابر حرکت‌های جمعی است. روشن است که برخی از شیوه‌های رایج مبارزه، نظیر نافرمانی مدنی، اشتغال، راه‌بندان و یا شورش‌های شهری می‌توانند از طریق اختلال در محیط باز تولید، خصوصاً مدارهای گردش کالا، ضعف‌های کنونی نیروی کار در محیط تولید [بکارگیری گسترده حربه‌ی اعتصاب] را جبران کنند. هم‌چنین، استفاده‌ی گسترده از وسایل رایانه‌ای و ارتباطات ماهواره‌ای و نیز تلفن‌های همراه، امروز امکاناتی طلایی برای ارتباط‌گیری، بسیج و سازماندهی بوجود آورده و برخی از مهم‌ترین ضعف‌های جنبش‌های توده‌ای - طبقاتی، خصوصاً آن‌ها که بیرون از محیط‌های کار رسمی شکل می‌گیرند، را جبران کرده است. اما، گرایش به سمت خشونت کور نیز فرایندی است که در میان برخی جنبش‌های اعتراضی در حال گسترش است. گرایشی که بطور عمده خود را در بکارگیری شیوه‌های تروریستی بیان می‌کند و مردم عادی را هدف کمربند‌های انتحاری قرار می‌دهد. رواج چنین شیوه‌هایی از اقدام و حرکت بدون شک قبل از هر چیز به ایجاد فضایی کمک خواهد کرد که در آن تنها نفرت و یاس رشد خواهد کرد و به هارترین باندهای امپریالیستی امروز جهان فرصت خواهد داد که از آن برای توجیه سیاست‌های تجاوزگرانه و سلطه‌جویانه خود بهره‌گیرند.

بخش دوم

بررسی وضعیت سیاسی جهان ما را به این نتایج می‌رساند:

الف: بحران ساختاری باز تولید سرمایه‌داری جهانی را از دو سو دچار اختلال ساخته است. تنش و بحران درمناسبات میان کار و سرمایه که بصورت بسیج طبقاتی و حرکت‌های گسترده‌ی اعتراضی بیان می‌شود از یک سو، و تشدید رقابت و کشمکش در اردوی سرمایه و میلیتاریزه شده مناسبات بین‌المللی از سوی دیگر

ب- چنین وضعیتی چشم‌اندازهای متناقضی در برابر می‌نهد. نه تنها انتقال به دنیای بهتری را نوید می‌دهد، بلکه خطراتی است جدی نسبت به سقوط به یک بربریت محض. درست از همین رو، نجات جامعه‌ی بشری از نیروهایی که آن را به طرف نابودی می‌برند در گرو آنست که امکان انتقال به یک دنیای بهتر، یک دنیای سوسیالیستی، به یک واقعیت زنده تبدیل شود.

ج- نیروی انتقال و "فاعل تاریخی" را بزرگ‌ترین اقیانوس جهان ذخیره کرده است: اقیانوس توده استثمار شده، غارت شده، محروم و تحت ستم. این اقیانوس باید موج بردارد و این ذخیره‌ها باید به حرکت درآیند. چنین اتفاقی درگرو تحقق دو پیش شرط اصلی است. نخست یافتن کانالهایی که بسیج گسترده اجتماعی در آن‌ها جریان پیدا کند. دوم - برپا ساختن شبکه‌هایی که این کانال‌ها را به هم متصل کند، جریان‌های درون آن‌ها را بهم‌گرفته‌زند و در مقیاسی جهانی سازمان دهد. در این راستا لازم است:

نخست - بر شماری از معضلات نظری و سیاسی غلبه کنیم: از جمله بر این تصور چیره شویم که گویا میتوان در رویارویی با نظام حاکم جهانی کارزار های ضدامپریالیستی را از پیکار ضد سرمایه داری جدا ساخت. یا میتوان مبارزات ضد امپریالیستی را در قالب کشمکش های موجود میان قدرت های امپریالیستی [شمال] و دولت های ملی گرا [جنوب] تعریف کرد. و بنابر این، میتوان دست در دست هر رژیم ارتجاعی و سرکوبگر ضد-غربی نهاد و جنبش های فراگیری را در مقابله با قدرت های امپریالیستی در یک سطح جهان سازمان داد. واقعیت این است که امروز کمتر از همیشه می توان نظم سیاسی سرمایه داری را از مدل انباشت آن جدا ساخت؛ در مقابل نو- لیبرالیسم زانو زد، اما، همزمان علیه نظم جهانی و کانون های قدرت در آن شورید.

هم چنین لازم است، بر این توهم دردناک فایق آییم که گویا از درون شکاف های موجود در اردوی سرمایه، می توان به جستجوی نیرویی برای مهار گرایشات سلطه جویانه آن رفت، یا با اتکا به چنین نیرویی میتوان بر تمایلات تجاوزگرانه و جنگ افروزانانه قدرت های برتر سرمایه داری نقطه پایان گذاشت. خطای بزرگی است هرگاه واقعیت قطب بندی حول حادثترین رویارویی های جهان امروز فراموش شود. یعنی نادیده گرفته شود که شکافی از شمال تا جنوب سیاره ما عبور میکند و آن را دو نیمه میکند؛ یک نیمه را ائتلاف آن طبقاتی شکل میدهد که بر دولت های سرمایه داری حکم میرانند و نیمه دیگر را طبقاتی تعریف می کنند که این دولت ها بر آن ها حکومت میکنند. این واقعیت بدان معنی است که، شکاف های موجود در میان قدرت های حاکم بر دولت ها سرمایه داری در بهترین حالت ممکن است شرایط را برای پیدایش و رشد نیروهایی مساعد سازند که از اعماق استثمار، نابرابری، ستم و محرومیت می جوشند. نیرو هایی که بقا خود را در گرو مبارزه پیگیر علیه سلطه جویی و تجاوزگری و جنگ افروزی سرمایه داری جهانی مییابند.

در سمت مقابل نیز به نظرانی باید پایان دهیم که رهایی از چنگال رژیم های ارتجاعی، ضد مردمی و خودکامه حاکم بر کشورهای پیرامونی را جز بمدد مداخله قدرت های برتر امپریالیستی ممکن نمی دانند. نظریاتی که سرشت چپاولگر، سلطه جو و بیدادگر این قدرت ها را انکار میکنند، می کوشند با مانور روی ناسازه هایی چون "مدرنیته و گذشته گرایی"، یا "جهانی شدن و محلی گرایی" برای دولت های امپریالیستی رسالتی دموکراتیک بیابند و در حمایت از "انقلابات مخملی" فراخوان صادر کنند.

دوم - برای به صحنه آوردن همه ظرفیتهای مبارزاتی نیروی کار و گسترش عرصه های نبرد طبقاتی به لحاظ نظری و سازمانی تدارک ببینیم. در این راستا گشودن جبهه های تازه ای بیرون از محیط های تولید رسمی حیاتی است. مکان های سکونت (محیط های مصرف) یکی از با اهمیت ترین آن ها است. در چنین مکان هایی است که نیازهای فوری و حیاتی جوشان اند و انگیزه های حرکت و اقدام روزمره نطفه می بندند؛ جغرافیایی که در آن کم هزینه ترین اشکال مبارزه در دسترس انبوه ترین مردم است و حق انتخاب از اختلال در نظم شهری و گردش کالایی، تا تخریب و محاصره و فشار مستقیم بر اقتصاد رسمی را شامل میشود. در شرایطی که موقعیت نیروی کار برای رویا رویی با سرمایه در محیط تولید رو به ضعف گذاشته و توقف تولید برای صدها میلیون مردم بیکار و به حاشیه رانده شده ناممکن و برای بسیاری دیگر دشوار شده است، گشودن جبهه ی وسیعی در این محیط اهمیت راهبردی دارد.

باز تولید اجتماعی جبهه ی دیگری است که گسترش کارزارهای ضد سیستمیک در آن راهگشا ست. با این پیش فرض که نیروی فعال در این عرصه به مراتب فراتر است از معلمان، پرستاران، پزشکان و سایر مزد و حقوق بگیران مشابه در بخش رسمی، در این جا، بسیج نیروی کار پرداخت نشده هدف اصلی تأکید است. یعنی، به میدان آوردن آنانی که با یک احتساب، امروزه بیش از نیمی از نیرویی را عرضه می کنند که برای تولید و باز تولید کل نیروی کار در سطح جهان ضروری است. از آنجمله اند کارکنان خانگی، کارگران کارگاههای فامیلی، بردگان جدید، کودکان کار، زندانیان در اردوگاههای کار اجباری. موفقیت در این سمت به معنی آنست که توده ی عظیمی از مردم که استثمار می شوند (خواه داوطلبانه، خواه به اجبار) و به گونه ای بی جیره و مواجب به سر پا نگاه داشتن نظام اجتماعی سرمایه و گردش چرخ آن کمک می کنند به حرکت در آیند و حلقه ی محاصره را پیرامون نظام حاکم تنگ تر سازند. چنین تحولی قطعاً بر قدرت مقابله کار در برابر سرمایه خواهد افزود.

سوم: برای شکل گیری یک جنبش سیاسی فراگیر اقدام کنیم. جنبشی که قادر باشد حرکت ها و مبارزات طبقاتی مردم اعماق را بهم گره بزند و هدف های فوری خود را از درون نیازهای آنان بیرون کشد. در این راستا تلاش ها به جایی نخواهد رسید اگر یک جنبش سیاسی قادر نباشد به مسایل و معضلات روزمره در یک سطح رضایت بخش پاسخ دهد. هر چه از نردبان محرومیت و ستم کشیده گی پائین تر رویم، بسیج اجتماعی و طبقاتی بیشتر مشروط می شود به توانایی آن جنبش در حمایت از مبارزه ی توده ی فرودست برای بقاء. فراتر از این، مشروط می شود به توانایی اش در ایفای نقش مددکاری اجتماعی و پر کردن خلاء ناشی از خروج دولت ها از عرصه بازتولید نیروی کار. بنا نهادن یک دنیای دیگر، یک دنیایی سوسیالیستی، به دست آنانی که در جهنم سرمایرداری هر روز و هر ساعت خاکستری شوند محتاج آنست که همگان باور کنند سوسیالیسم نه صرفاً امر فردا، بلکه هم چنین پاسخی برای امروز است؛ نه از بالا، بلکه از پائین بنا می شود؛ و نه لزوماً پس از کسب قدرت سیاسی، بلکه همراه با قدرت یابی و پی افکندن ساختار نوینی از قدرت برقرار می شود.

و بالاخره ، یک جنبش سیاسی فراگیر، زمانی قادر خواهد بود به هدف های خود نزدیک شود که از شکاف های بی شماری که مردم کار و زحمت را تکه پاره می کند عبور کرده باشد. ناکامی در غلبه بر رقابت های و تنش های موجود حول مسایل نژادی، جنسی، قومی یا مذهبی، در میان آنان به معنی آن است که اجازه داده شود که هر بخش از این مردم به نیروی سرکوب بخش دیگر تبدیل شود . اجازه داده شود که ناسیونالیزم، فاشیسم ، بنیاد گرایی مذهبی و پوپولیسم شکاف های موجود در اردوی کار را از نفرت و بیزاری پر کنند و کارگران و توده ی زحمتکش را در حیات فرقه ها و جماعت های دشمن رو در روی هم قرار دهند. ایستادگی در برابر همه اشکال تبعیض و مبارزه علیه همه اشکال ستم نخستین شرط مهار کردن چنین تنش هایی و کامیابی در ساختن یک جنبش رنگین کمانی است . جنبشی که همبستگی را بر پایه ی به رسمیت شناختن تنوع ها بناکند و به تلاش برای همگون سازی خط بطلان بکشد.

ملاحظاتی که بر شمردیم اجازه می دهد که باور کنیم دنیای دیگری می توان ساخت. راهی که به یک دنیای دیگر، یک دنیای سوسیالیستی، ختم می شود دشوار و ناهموار، و ای بسا طولانی و نفس گیر است. این راه را، اما، با استواری و فداکاری و با جسارت و امید می توان و باید طی کرد . بگذار چپ انقلابی و سوسیالیست بایستند ، سرخود را بالاتر از همیشه بگیرد و برای پیمودن آن پرشتاب تر گام بردارد.